

بخش بزرگی از ایرانیان و نگاهی به تاریخ گذشته و معاصر کشورمان ما را به این نتیجه رسانده است که به چند راهه تاریخی رسیده‌ایم که میباید یکبار و برای همیشه تکلیف خود را با اسلام و آخوند که هر دو ماهیتی ضد ایران و ایرانی دارند روش کنیم. اگر چه در طول تاریخ کشورمان به نظر رسیده است که چند آخوندی هم بوده اند که نیم توجه‌ای به منافع ایران داشته‌اند ولی هدف اصلی آنها حفظ منافع مکتبشان که همان تشیع دوازده امامی است بوده است. بگذارید برخی خبر پراکنهای با سابقه برای ما از آخوندهای خوب و آخوندهای بد سخن بگویند، و یا سران برخی از سازمانهای به اصطلاح اپوزسیون از حرمت و احترام به مذهبی سخن بگویند که ما را به نیستی کشانده است. البته باید به آنها گوش زد کرد که کاری به دین کسی نداشته باشند که آنها از آن چیزی نمیدانند، و مردم خود میدانند چگونه بیاندیشند، سر در کار خود داشته باشند و «شغل شریف» آخوندی را به خود آخوندها واگذار کنند.

ما میباید به پیشینه آخوند، که آنها به درستی چه هستند، کی هستند، از کجا آمده اند و چه هدفی را در طول وجود انگلی خود در کشورمان دنبال کرده‌اند و میکنند توجه داشته باشیم، تا باری دگر به دام تفکر آخوندی که از طرف آخوند تغذیه میشود و به وسیله مریدان بی‌دستار آنها به اجرا گذاشته میشود گرفتار نشویم. حتی برخی از این بینوایان «دگرگونی» در اسلام را پیش کشیده اند، که اسلام در ایران به یک «رفرم» مانند آنچه در مسیحیت انجام گرفت احتیاج دارد. اول اینکه اگر در مسیحیت زمینه حرکتی به سوی دگرگونی بوجود آمد و با موفقیت انجام گرفت شرایط مدنی و اجتماعی این کشورهای مسیحی بود که به آن نیروی پرورش داد.

دوم اینکه زندگی شخصی پیامبر مسیحیان میتواند الگوی خوبی برای مؤمنین باشد؛ و این را در مورد پیامبر اسلام نمیتوان گفت و آن درست آن چیزی است که جهان اسلام از آن رنج میبرد. تحصیلکرده‌ها که بر طبق هیچ ملاکی نمیتوانند حتماً روشنفکر هم باشند گاهی ما را به ناکجا آبادهایی میبرند که تنها خود از آن نشان دارند. وارد شدن به بحثهای فلسفی، تاریخ‌شناسی و جامعه‌شناسی و غیره، بر گرفته از روشنفکران اروپایی، و به میان کشیدن پای «کانت» و «هگل» و ... شاید برای نوشتن تز دانشگاهی یا بالا بردن دانش شخصی امری به جا باشد، ولی دردی را که جامعه ما از آن رنج میبرد دوا نمیکند. این روشنفکران و وشنگرایان اروپایی افکار خود و نوشته‌های

خود را مبنا بر کمبودها و نابسامانیه و یا پیشرفتهای جوامع خود و از دیدگاه یک اجتماع اروپایی - مسیحی بیان کرده‌اند. نسخه‌های قرص «آسپرینی» را هم که برای «سردردهای» خودشان نوشته بودند تنها در جوامع خودشان کارساز بوده است؛ و نمیتواند هیچ ربطی به جوامع «سرطان زده» اسلامی داشته باشد.

پایان سخن این است که ما میتوانیم فاجعه انقلاب اسلامی را به یک حرکت مثبت در راه پیشرفت به سوی یک روشنگری راستین تبدیل کنیم و به یاد داشته باشیم که برگشت از اسلام نیکبختی است که نسیب هر کشور اسلامی نمیشود.

derafsh-kaviyani.com